

## نقد و تحلیل دیدگاه‌هایی درباره عقلاء مجانین

حسین آقا حسینی

استادیار دانشگاه اصفهان

### چکیده:

موضوع «عقلاء مجانین» یا «فرزانگان دیوانه» یکی از مباحث مهمی است که در فرهنگ اسلامی و ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد و در آثار برخی از بزرگان نظریه‌های خاصی در این باره دیده می‌شود که دارای اهمیت بسیار است. در این مقاله دیدگاه‌های چهار نویسنده بزرگ یعنی محمد بن حبیب نیشابوری، ابوالفرج ابن جوزی، محی الدین عربی و ابن خلدون اندلسی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

نیشابوری که اولین اثر مستقل را در این زمینه نگاشته است، پس از تحلیل پدیده‌هایی مانند عقل و جنون، به شرح احوال بسیاری از مردان و زنان این گروه می‌پردازد و درباره آنها مطالب گوناگونی ذکر می‌کند.

ابن جوزی که خود از مخالفان بزرگ صوفیان به شمار می‌آید، نیز ضمن بیان احوال برخی از عقلاء مجانین، آنان را در ردیف برگزیدگان و بزرگان دین قرار داده است و این در حالی است که آنچه در بیان حالات این گروه می‌گوید، همان ویژگی‌هایی است که وی در کتاب تلبیس ابلیس از آن شدیداً انتقاد کرده است.

ابن عربی که دیدگاه‌های تازه‌ای در عرفان مطرح کرده، بحث نسبتاً مفصلی در این زمینه دارد؛ و ضمن نظریاتش خود را نیز در زمره این

گروه می‌شمارد و سرانجام ابن خلدون به اختصار این موضوع را به عنوان یک نظریه مطرح کرده و این دیوانگان الهی رادارای مقام ولایت می‌داند.

## مقدمه

آنچه در متون گذشته فارسی و عربی درباره «مجانین» و به تعبیر درست‌تر «عقلاء مجانین» آمده حاکی از اهمیت این موضوع نزد آنان است و از آن می‌توان به یک حقیقت پی برد که این شیوه زندگی متناسب با دورانها و زمانهای مختلف، نوعی نیاز برای بیان اندیشه‌ها و تبیین عقاید و شیوه‌ای از مبارزه با نارواییها، ستمگریها، کج فکریها و همچنین انتقادهای اجتماعی و جدالهای اعتقادی بوده است. گاهی نیز گروهی این راه را برای حفظ دیانت خویش برگزیده‌اند. در احوال برخی از آنها سخنان طنزآلود و انتقاد آمیزی آمده که گویا پذیرش عام داشته و برای محقق ساختن اهداف آنان در مبارزات سیاسی و اجتماعی، تأثیر به‌سزایی گذاشته است.

در آثار گذشتگان، کم و بیش، اشاره‌هایی به این موضوع شده و اطلاعات مفیدی در اختیار ما قرار می‌دهد. جاحظ از اولین کسانی است که بحث مختصری در این زمینه دارد (۱) و راغب اصفهانی نیز صفحاتی از کتاب خویش را به این موضوع اختصاص داده است. (۲) ابن جوزی حنبلی علاوه بر این که در کتابهایی مانند «صفة الصفوه» اطلاعات نسبتاً فراوانی از این گروه به دست می‌دهد، بحث کوتاهی نیز در کتاب «الاذکیاء» آورده است (۳)

محمی الدین عربی، نظریه پرداز بزرگ وحدت وجود، مفصل‌ترین بحث مستقل را در این باره به عنوان یک نظریه مطرح کرده است (۴) و ابن خلدون نیز بحث مختصرتری به همین شیوه دارد. (۵) اما مهمترین و ارزشمندترین اثر در این باره کتابی است با عنوان «عقلاء مجانین» تألیف ابوالقاسم الحسن محمد بن حبیب نیشابوری، دانشمند بزرگ قرن چهارم. (۶)

در این مقاله به بررسی و نقد دیدگاههای چهارتن از معروفترین این نویسندگان می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: عقل، خرد، عاقل، فرزانه، فرزانی، خردمندی، جنون، مجنون،

دیوانه، دیوانگی، عقلاء مجانین و فرزندگان دیوانه

### بررسی دیدگاه نیشابوری

اولین اثر مستقلی که درباره احوال فرزندگان دیوانه در دست است، کتاب «عقلاء المجانین» اثر محمد بن حبیب نیشابوری (وفات ۴۰۶ ه.ق.) است. وی که پس از حمد و ثنای خداوند بخشی از کتاب خویش را به تحلیل مفاهیمی همچون عقل و جنون اختصاص داده، می‌گوید: هر پدیده‌ای در جهان هستی دارای ضدی است که با آن شناخته می‌شود، مثلاً توانایی با عجز و جوانی با پیری و حیات با مرگ. سپس می‌گوید: همان‌گونه که صفات اهل دنیا به اضداد خود آمیخته است، عقل نیز با جنون همراه است. او بر این باور است که هیچ خردمندی را نمی‌توان یافت که از نوعی دیوانگی برخوردار نباشد و پس از بیان دلایلی، با ذکر چند روایت جنون را نافرمانی خدا می‌داند و پس از بحث کوتاهی در این باره می‌نویسد: هر کسی برخلاف سنن اجتماعی حرکت کند و عادات آنها را انکار نماید، دیوانه خوانده می‌شود و چون انبیا نیز سنت شکن بوده‌اند، آنها را «مجنون» می‌نامیدند. و سرانجام می‌گوید: اما از دیدگاه اهل حقیقت، مجنون کسی است که به دنیای فانی تکیه می‌کند و برای رسیدن به آن می‌کوشد، بنابراین، دنیاپرستان دیوانگان واقعی‌اند. نیشابوری پس از بحثی لغوی پیرامون واژه مجنون و واژه‌های مانند آن، گونه‌های مختلف جنون را برمی‌شمارد و دیوانگی عشق را مهم‌ترین نوع آن می‌داند؛ اما از نظر او برترین نوع جنون آن است که به سبب خوف از خدا ایجاد می‌شود. وی که برای هر یک از انواع دیوانگی داستانی ذکر می‌کند در این باره می‌گوید: «عبدالعزیز نخعی» در عهد عمر مشغول نماز بود، همین که امام جماعت به آیه شریفه «ولمن خاف مقام ربه جنتان» رسید، نماز را شکست و دیوانه و حیران شد و از مسجد گریخت و پس از آن اثری از وی نیافتند.

مبحث دیگر این کتاب، درباره این است که چه کسانی خویشان را دیوانه و انمود می‌کنند. از نظر نیشابوری گروهی از این دیوانگان مردان خدا هستند و برخی نیز برای گرد کردن مال و متاع دنیا دیوانه می‌شوند، عده‌ای دیوانگی را وسیله تکدی قرار می‌دهند و دسته‌ای نیز برای رهایی از مسؤولیت‌ها و آسودگی در زندگی مجنون

نمایی می‌کنند.

فصل دیگری از کتاب نیز به موضوع «خوشبختی، خرد و نادانی» اختصاص دارد که پس از بیان مطالبی در این باره از زبان دیگران به گلایه از روزگاری می‌پردازد که در آن جاهلان بلند مقدار و دانایان زبردست قرار گرفته اند و پس از این مقدمات به ذکر احوال برخی از عقلاء مجانبین می‌پردازد.

در این کتاب درباره احوال بیش از یکصد تن از این مجانبین سخن می‌گوید که برخی را با ذکر نام و از عده‌ای نیز با عنوان کلی «مجنون» یاد می‌کند که از مهمترین و معروفترین آنان می‌توان اویس قرنی، مجنون لیلی، بهلول، سعدون و علیان را نام برد.

اویس قرنی اولین کسی است که با عنوان «مجنون» در این کتاب از وی نام برده شده است، اما داستان‌هایی که درباره وی نقل می‌کند، به جز زهد و گوشه‌گیری و مردم‌گریزی چیزی از نشانه‌های جنون در آن دیده نمی‌شود و هر آنچه درباره وی نقل شده، همه از زهد و تقوای او حکایت دارد.

از آنچه نیشابوری درباره وی آورده است، می‌توان دریافت که اویس پیوسته به عبادت و ریاضت و نماز و روزه مشغول بوده و چون او در آن روزگار که هنوز از دوران جاهلیت فاصله چندانی نداشته، به عبادت و زهد و ورع می‌پرداخت و از مردم نیز دوری می‌گزید، این کار در نظر دیگران غیر عادی جلوه می‌نمود، بنابراین وی را دیوانه خوانده‌اند.

نیشابوری «مجنون بنی عامر» را نیز در زمره عقلاء مجانبین و از مشهورترین آنان می‌شمارد و می‌گوید سرگذشت او زبانزد همگان است، به طوری که جنون وی برنامه‌اش غلبه کرده است و سبب دیوانگی او نیز عشق به لیلی است.

در آنچه در این باره آمده است نیز، نشانه‌ای از جنون به معنی مرسوم آن دیده نمی‌شود. فقط افراط در محبت دیوانگی نام گرفته است.

بهلول نیز که مشهورترین «عقلاء مجانبین» در فرهنگ اسلامی است، مورد توجه مؤلف کتاب بوده و ضمن آوردن حکایتهای متعددی از وی درباره ملاقات او با یکی دیگر از مجانبین معروف، یعنی «سعدون»، سخن رفته است که در آن هر یک از دیگری خواسته است تا او را نصیحت کند و آنسدرزدهد.

سعدون، بهلول را به مبارزهٔ نفس سفارش کرده و او نیز به موعظه سعدون پرداخته است، به طوری که هر یک تا حد مرگ گریسته‌اند.

علیان نیز از دیگر فرزندان دیوانه‌ای است که داستانهایی که از وی در این کتاب آمده، همه از هوشیاری و زیرکی او حکایت می‌کند؛ مثلاً کسی علیان را «مجنون» صدا کرد. وی گفت: ای مرد اندکی در این باره تأمل کن، مجنون کسی است که خدا را بشناسد و نافرمانی کند.

در هر حال داستانهایی که در این کتاب درباره این دیوانگان آمده، مانند مطالبی است که در متون صوفیه در زمینه موعظه و ارشاد زهاد و اهل خلوت و عزلت به اهل دنیا و غافلان از حقیقت ذکر شده و به جزاندکی از داستانهایی که شامل انتقادات و اعتراضهایی به حاکمان و ستمگران است، بقیه سخن از معرفت و خداشناسی و زهد و عبادت است. تقریباً همه دیوانگانی که نیشابوری معرفی می‌کند، اهل نماز و راز و نیازند و لحظه‌ای از این کار غفلت نمی‌ورزند. اینان عاشقان حق و محبت حقیقت‌اند و سخنانی که بر زبان آنها جاری می‌شود، بیشتر سخن عشق و محبت و معرفت یا پرهیز از دنیا و دوری از طمع است و این همان سخنان زاهدان و عارفان و عاشقان است که از زبان کسانی که ظاهراً دیوانه‌اند یا به جنون شهرت یافته‌اند، جاری شده است. بنابراین، می‌توان گفت منظور نیشابوری از عقلاء مجانبین زاهدان و عابدانی است که از شدت خوف و دقت در معرفت و انجام فرایض و ناهم‌رنگی با مردم به انزو و گوشه نشینی و آوارگی کوه و بیابان پناه برده‌اند و حالات و سخنان آنان بیانگر هوشیاری و خردمندی آنهاست. حتی آثار دیوانگی ظاهری در آن بسیار اندک است. مثلاً می‌گوید:

عیسی بن علی گفت: «روزی کودکان سعدون را آزار می‌دادند، آنان را از وی دور کردم. گفتند: او گمان می‌کند خدای خویش را می‌بیند، به او گفتم آیا نمی‌شنوی کودکان چه می‌گویند؟ گفت: آری. از وقتی خدا را شناخته‌ام او را از یاد نبرده‌ام. و از مجنون دیگری نقل می‌کند که می‌گفت: من از شدت گناه دیوانه شده‌ام نه از معرفت حق. همچنین به دیوانه‌ای گفتند: ماد دیوانه‌ای عاقل‌تر از تو ندیده‌ایم. گفت: دیوانگی آن است که در اندیشه و فکر شماست، زیرا روزی خداوند را می‌خورید، اما او را نافرمانی می‌کنید. (۷)

اینها نمونه‌ای از داستانها و سخنان فراوانی است که درباره دیوانگان آمده، اما در حقیقت سخنان حکیمانه و خردمندانه‌ای است که جز بر زبان عاقلان جاری نمی‌شود.

## نقدی بر دیدگاه ابن جوزی

ابوالفرج بن جوزی حنبلی (وفات ۵۹۷ ه. ق.) یکی از پرکارترین نویسندگان قرن ششم هجری است که ظاهراً با صوفیه و زهاد میانه خوبی نداشته و در کتاب «تلبیس ابلیس» به نکوهش آنان پرداخته است. باب نهم و دهم آن که به نکوهش و بدگویی زاهدان و صوفیان اختصاص دارد، حدود نیمی از مطالب این کتاب را دربردارد.

با این که «عقلاء مجانین» بیشتر مورد توجه صوفیه بوده و اندیشه و سیره آنان با زهاد و متصوفه هماهنگی بیشتری دارد و قاعدتاً ابن جوزی باید این گروه را نیز فریب خورده شیطان بداند، اما به عکس، او در برخی از آثار خود به ذکر احوال آنان پرداخته و در حقیقت آنها را مورد تأیید خویش قرار داده است.

پیش از این که به بررسی حالات این گروه در آثار «ابن جوزی» بپردازیم، یادآوری نکته‌ای ضروری می‌نماید و آن، این است که بسیاری از کسانی که وی به عنوان «عاقل مجنون» نام برده و از شرح حال آنان مختصری بیان کرده است، کسانی هستند که در حالات زهد و انزوا به سر می‌برده‌اند. گروهی نیز گریزان از مردم به دور از غوغای عامه در کوه و بیابان زندگی می‌کرده و همان راه صوفیان را رفته‌اند. بنابراین در آغاز، نظر ابن جوزی را باختصار درباره «تلبیس ابلیس بر زاهدان و صوفیان» بیان می‌کنیم تا پس از آن به بررسی این دودیدگاه ظاهراً مغایر بپردازیم.

«شخص عامی نکوهش دنیا را از زبان قرآن و حدیث می‌شنود و بر آن می‌رود که نجات در ترک دنیاست و نمی‌داند که آن دنیای مورد نکوهش چیست و کدام است. ابلیس او را می‌فرید که در آخرت نخواهی رست جز با ترک دنیا، پس شخص عامی سر به کوه و بیابان می‌گذارد و از جمعه و جماعات و دانش دینی آموختن محروم می‌گردد و همانند وحش می‌گردد. با این تصور که زهد راستین همین است، مگر نه این که فلان کس دیوانه و آواره شده و دیگری کوه نشین شده و آنجا مشغول عبادت است؟ این شخص عامی چه بسا خانواده‌ای که دارد، رها می‌سازد یا مادری، که گریبان به جا

می‌گذارد. هم او بسا چنان که باید نمی‌داند نماز چیست و چه حقوقی برگردنش هست، به سبب نادانی و از خود راضی بودن» (۸)

این گونه سخنان تند و حملات شدید در برابر زاهدان و صوفیان در کتاب «تلبیس ابلیس» فراوان است و بسیاری از راه و روش‌های صوفیه از دیدگاه اونا روا و ناپسند شمرده شده است. وی بسیاری دیگر از کارهای صوفیان را برمی‌شمارد که مخالف دین و اغوای شیطان قلمداد شده است، از نظر او ترک مباح و روی آوردن به ریاضت، مثل پرهیز از خوردن گوشت، پوشیدن پشمینه، خودداری از نوشیدن آب سرد، خلاف روش پیامبر اکرم (ص) و اصحاب و تابعین است. و کسانی که این راه را طی کنند زاهدانما، ریایی، گرفتار عجب و خودخواه معرفی شده‌اند. بنابراین می‌گوید:

«تصوف طریقه‌ای است که آغاز آن زهد مطلق بود... این آخرت طلبان!!! از جهت پارسانمایی صوفیان و دنیا طلبان به خاطر آسایش و تفریحی که در تصوف هست، بدان تمایل شدند. پس باید حیل‌های شیطان را در این طریقه افشا کنیم» (۹)

به طور خلاصه این جوزی چند کار را مورد نکوهش قرار داده و گاهی آن را گناه کبیر شمرده است که بسیاری از این ویژگیها در عقلاء مجانینی که وی از آنها نام می‌برد، دیده می‌شود.

- ۱- ترک دنیا و مردم‌گریزی و سر به کوه و بیابان نهادن.
- ۲- دوری از جمعه و جماعات و محرومیت از علم و دانش به سبب ترک دنیا.
- ۳- دیوانگی و ترک فرایض.
- ۴- نافرمانی از پدر و مادر به سبب ریاضت.
- ۵- محروم کردن خود از نعمت‌های الهی و پشمینه پوشی.
- ۶- محروم شدن از رسوم پسندیده اجتماعی، مثل عیادت از بیمار که مورد تأکید دین است.

ابوالفرج در دو کتاب «صفة الصفوه» و «الاذکیاء» شرح حال بیش از بیست تن از این دیوانگان را با ذکر نام یا با عنوان «مجنون» ذکر می‌کند و آنها را در ردیف برگزیدگان دین می‌شمارد و این در حالی است که صفاتی که برای آنها بیان می‌کند، همان مطالبی است که خود، آنها را در جای دیگری ناروادانسته است. در اینجا به ذکر چند داستان

در این باره می‌پردازیم تا مطلب روشن‌تر گردد.

شبلی می‌گوید: روز جمعه نزدیک جامع «رصافه» دیوانه‌ای را دیدم که برهنه ایستاده بود می‌گفت «انامجنون الله» به او گفتم: چرا وارد مسجد نمی‌شوی و خود را نمی‌پوشانی و نماز نمی‌گزاری؟ او در پاسخ این بیت را خواند:

يقولون زرناواقض واجب حقتا      وقد اسقطتْ حالي حقوقهم (۱۰)

منظور وی از ساقط شدن حقوق از او، دیوانگی است؛ زیرا دیوانه تکلیفی ندارد. بنابراین به این بهانه از فرایض سرباز زده است.

گاهی از دیوانگانی که در گورستان روزگار به سر می‌برده‌اند نیز، در آثار ابن جوزی یاد شده و اعمال آنها به نوعی توجیه شده است. وی در داستانی از «ابوعلی معتوه» که یکی از این مجانین است، نقل می‌کند که از وی پرسیدند: آیا تو خانه‌ای هم داری؟ پاسخ داد: آری، خانه من جایی است که در آنجا عزیز و ذلیل یکسانند. پرسیدند: آیا در آنجا نمی‌ترسی؟ گفت: به اندازه‌ای فکر آخرت مرا سرگرم کرده که از گورستان هراسی ندارم. در این حال کودکی از پدرش پرسید: آیا دیوانه می‌تواند چنین حکیمانه سخن بگوید؟ پاسخ پدری که در حقیقت نوعی توجیه از طرف ابن جوزی است، چنین است: فرزندم! این دیوانگان گروهی اند که از علم و دیانت بهره‌مند بوده‌اند، عقل آنها از میان رفته، اما بهره‌ای از فضل و علم آنان باقی مانده و این سخنان حکیمانه، باقیمانده همان فضل است، نه این که از سردیوانگی باشد. (۱۱)

داستانهای دیگری نیز از دیوانگان نقل می‌کند که در خرابه‌ها و گورستانها زندگی می‌کرده‌اند و چندین ماجرا از ملاقات «ذوالنون مصری» با دیوانگان آورده است که وی برخی از دیوانگان را در کوهها و دره‌ها دیده که از جمله دیدار با یکی از آنها در جبل لکام در شام است که از شدت لاغری و ضعف، زشت روی و سوخته شده است. و درباره علت آن به ذوالنون می‌گوید: عشق به خدا مرا چنین آواره و سرگردان کرده و به هیجان آورده است.

پیرمردی به نام «شیبان مصاب» را دیدم پریشان و شولیده و سفید موی که از خود بی خود شده بود. پس از بیداری از من پرسید چه میزان از فرایض من قضا شده؟ گفتم: سه روز. سپس این بیت را خواند:

ان ذکر الحیب هیج شوقی      ثم حُب الحیب اذهب عقلی



«عباس مجنون» نیز از کسانی است که به گفته ابن جوزی در کوه‌های لبنان به دور از مردم با پشمینه پوشی به سر می‌برد و فقط ماهی دوبار از میوه درختان استفاده می‌کرد و مدت شصت سال غذای وی همین بوده است.

«زهرای واله»، «ریحانه مجنونه»، «میمونة السوداء» و «بخه» نیز از زنانی هستند که ابن جوزی نام آنان را در ردیف عقلاء مجانین آورده و از پشمینه پوشی، ریاضت، مناجات با خدا، لاغری و ناتوانی و حتی کرامت آنان سخن گفته است. (۱۲)

موارد متعدد دیگری نیز در این باره می‌توان یافت که حالاتی را که ابن جوزی از آنها نقل کرده همه مطالبی است که در کتاب تلخیص ابلیس به آنها سخت اعتراض کرده است. و به جز چند داستان از «سعدون» و «بهلول» که به موعظه خلفا پرداخته‌اند، دیگر موارد، همه سخن از ریاضت و انزوا و غیره است و این تناقضی است که در اندیشه ابن جوزی دیده می‌شود و چنان که گفته شد، حالات این دیوانگان با اندیشه‌های صوفیه که مورد انکار و اعتراض ابن جوزی است، بیشتر شباهت دارد و صبغه صوفیانه در آنها کاملاً آشکار است.

### تحلیل دیدگاه ابن عربی

محمی الدین عربی عارف بزرگ قرنهای ششم و هفتم (وفات ۶۳۸) که بنیانگذار نظریه‌های تازه‌ای در عرفان اسلامی است، مفصل‌ترین مبحث تحلیلی را درباره عقلاء مجانین آورده است. جزء بیست و سوم از باب چهل و چهارم «فتوحات مکیه» با عنوان «فی البهالیل وائمتم فی البهله» احتمالاً اولین بحث نظری پیرامون این موضوع است.

وی که بابت‌هایی بحث خود را آغاز می‌کند، صفاتی را برای این گروه برمی‌شمارد که همگی از ویژگیهای مردان خداست. راغب شدن به طاعت و تأخیر نکردن در آن، سبقت در انجام عبادت، وقت شناس و ابن الوقت بودن، خردمندانه حرکت کردن، راضی بودن به نصیب خویش، اندوهگین نشدن برای مافات، سستی نکردن در کارها، دوراندیشی و راپیشه خود ساختن و سرانجام تشخیص حق از باطل که نتیجه نهایی این کارهاست و همه از صفات خردمندان به شمار می‌آید، ویژگیهای بهالیلی است که ابن عربی از آنان سخن می‌گوید.

وی معتقد است که تجلیات الهی ناگهان بردل این مردان خلوت نشین ظهور می‌کند، درحالی که خوداز آن بی‌خبرند. او این بحث را با آیه شریفه «تری الناس سکاری وماهم بسکاری» آغاز می‌کند. با توجه به این که این آیه در وصف مردم در روز قیامت و وحشت آنان در این روز عظیم است، احتمالاً وی می‌خواهد عظمت این مردان حق را چنان بیان کند که گویی هم اکنون قیامت را می‌بینند و صفت مردم آنجا را به خود گرفته‌اند. بنابراین در برابر عظمت حق مدهوش شده‌اند.

در شرح این موضوع چنین می‌گوید: خداوند در میان مردم گروهی را خلق کرده که عقلهای آنان در پرده و پوشیده است... این گروه نمی‌دانستند که خداوند تجلیات خویش را برگوشه نشینان فرمانبردار ظاهر می‌کند و عقل آنها را می‌برد و بر آنان متجلی می‌شود. آنان در شهود الهی می‌مانند و سرانجام سرگردان و حیران می‌گردند.

این سخن محی‌الدین که خداوند عقل اینها را می‌برد و آنان را حیران و سرگردان می‌کند، یادآور سخن افلاطون در مورد پیامبران است که می‌گوید: خداوند عقل را از پیامبران می‌گیرد تا وقتی مردم کلام آنان را بشنوند، دریابند که این سخن از آنان نیست، بلکه از طرف خداوند است. و می‌توان در این کلام بین پیامبران از دیدگاه افلاطون و دیوانگان از نظر ابن عربی شباهتی پیدا کرد. (۱۳)

این دیوانگان و به تعبیری عاشقان شیفته که خداوند بدون آگاهی آنان، بردلشان تجلی می‌کند، در این عالم با روح حیوانی نیازهای مادی خویش را بر طرف می‌کنند و به طور ذاتی و غریزی و بدون نیاز به تفکر و اندیشه، نسبت به سود و زیان خویش آگاهی دارند. و بدون این که خود خیر داشته باشند، سخنان حکیمانه و خردمندانه می‌گویند و در آن قصد سود و زیان کسی را ندارند، اما این سخنان برای آگاه ساختن انسانها ست تا بدانند که آنان بندگان در تصرف حکم خدا هستند.

نزدیک بودن این نظریه با دیدگاه افلاطون در این سخنان نیز پیدا است. زیرا می‌گوید آنان بدون نیاز به تفکر و خرد و اندیشه سخنان حکیمانه می‌گویند تا مردم را آگاه سازند و این سخنان را خداوند به آنان تلقین می‌کند.

از نکات مهمی که ابن عربی درباره بهاللیل می‌گوید این است که تکلیف از این گروه ساقط شده است. عبارت او در این باره چنین است: «سقط التکلیف عن هؤلاء اذ لیس

لهم عقول يقبلون بها ولا تفقهون بها». شگفت است که ابن عربی از آیه‌ای برای تایید این نظریه خود استفاده می‌کند که در قرآن کریم در وصف کافران آمده است: «تراهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون».

پس از برشمردن این صفات می‌گوید اینها کسانی هستند که به «عقلاء مجانبین» مشهور شده‌اند و توضیح می‌دهد که دیوانگی آنها به دلیل فساد مزاج و خارج شدن از اعتدال امور طبیعی نیست، بلکه تجلی نور الهی، عقل آنها را از میان برده است. او اعتقاد دارد که این عقول زایل نشده، بلکه نزد خداوند محفوظ است. اینها خردمندانند در حالی که بی‌خردند، در ظاهر دیوانه‌اند، اما حقیقتاً چنین نیست. در مورد بازشناختن اینها از عاقلان و دیگر مردم سخنی از «ابو مسعود بن شبلی بغدادی» نقل می‌کند که گفت: آثار قدرت در دیوانگان الهی آشکار است در حالی که باشهود عاقلان می‌توان به شهود حق رسید.

این تغییر احوال یعنی زایل شدن خرد و رسیدن به دیوانگی و خرد شدن کوه دل چیزی از مقام و منزلت آنان نمی‌کاهد. ابن عربی احوال این دیوانگان را در هنگام تجلیات ناگهانی الهی و خرد شدن کوه دل با حالت پیامبر اکرم (ص) هنگام نزول وحی و بی‌خود شدن از خویش و همچنین تجلی الهی بر کوه طور و مدهوش شدن موسی (ع) مقایسه می‌کند و تفاوتی که بین این دو حالت بیان می‌کند، این است که آنچه را جبرئیل هنگام نزول وحی بر پیامبر (ص) می‌آورد، حضرت همه را به خاطر می‌سپرد تا سپس آن را به دیگران ابلاغ نماید.

وی با این که موضوع از خود بیخود شدن پیامبر اکرم (ص) را بیان کرده، می‌گوید: فقط قدرت نبوت و عظمت رسالت است. که در این حالت، خداوند عقل پیامبران را نمی‌برد. خداوند به حدی نیرو و توان به پیامبران عطا کرده است که بتوانند هر آنچه را هنگام نزول فرشته وحی دریافت می‌کنند، به طور کامل به گوش مردم برسانند. این موضوع، تفاوت پیامبران را با بهائیل مشخص می‌کند. همچنین تفاوت سخن وی را با سخن افلاطون در مورد پیامبران نشان می‌دهد. ولی در هر حال با این سخن مقام والایی شبیه به مقام انبیا برای دیوانگان قایل شده است.

مراتب مردم در پذیرش و قابلیت واردات الهی متفاوت است. انسانها از این نظریه سه دسته تقسیم می‌شوند. گروهی معنون‌اند و اینها کسانی هستند که وارد

برقلب آنها بزرگتر از نیروی نفس آنهاست. در این حالت تحمل خویش را از دست می دهند و حال بروجود آنها چیره می شود.

دسته دوم «عقلاء مجانین» اند، این گروه انسانهایی هستند که هر چند با ورود وارد غیبی بردل آنها عقلشان باز داشته می شود، اما عقل حیوانی همچنان در آنان پایدار است. بنابراین بدون تدبیر در امور مانند حیوانات می خورند و می آشامند، تفاوت «مجانین» با «عقلاء مجانین» همین است زیرا «مجانین» عقل حیوانی را نیز از دست می دهند و قدرت زندگی حیوانی یعنی خوردن و آشامیدن را نیز ندارند. وی از شخصی به نام «ابوعقل مغربی» یاد می کند که از مجانین بود و مدت چهار سال چیزی نخورد و نیاشامید تا این که در مکه از دنیا رفت.

گروه سوم، آنانی هستند که وارد غیبی بردل آنان پایدار نیست. آنها با عقل خویش (مثل سایر انسانها) به اداره امور می پردازند. این صاحبان احوال، از اولیای خدا به شمار می آیند و مقام آنها مقام انبیاست و ممکن است این وارد غیبی با نیروی آنها برابر باشد یا این که نیروی آنها از قوت وارد غیبی افزونتر باشد.

وی سپس با توجه به مراتب انسانها، فرق ولی و نبی را شرح می دهد. از نظر او قدرت انبیا از نیروی وارد غیبی بیشتر است، بنابراین، آنان مالک احوال خویش اند. در حالی که اگر قدرت وارد غیبی از نیروی انسانی بیشتر باشد - این حال مخصوص اولیاست - آنان مملوک احوال خویشند و این تفاوت نبی و ولی است. و دلیل این که انبیا پس از وارد غیبی عقلشان حفظ می شود و بر جای می ماند و برای بازگو کردن آیات وحی به میان مردم باز می گردند، همین است.

### ملاقات با عقلاء مجانین

ابن عربی می گوید: با بعضی از مردان این طایفه ملاقات کرده و از آنها بهره مند گشته است، اما نامی از آنها نمی برد. سخنانی که وی از زبان این گروه نقل می کند، همه مانند موعظه هایی است که در متون صوفیه فراوان دیده می شود. او می گوید یکی از این دیوانگان الهی پس از موعظه و اندرز در مورد درستی سخن خود از من شهادت خواست و پرسید: ای جوانان آیا سخن من درست است، آیا به حق می گویم؟ پس از آن که سخن او را تصدیق کردم، در حالی که می خندید خطاب به مردم گفت

شما مرا دیوانه و او را خردمند می‌دانید. درحالی که او از من بسیار دیوانه ترست، اما خداوند شمارا از دیدن این جنون ناتوان کرده است. سپس دست مرا گرفت و گفت بیاتاز نزد این مردم دور شویم. وقتی بیرون رفتیم از مردم دور شدیم، دست مراها کرد و از من روی گردانید و رفت.

محمی الدین این دیوانه را بزرگترین شیفته‌ای می‌داند که با او ملاقات کرده است. می‌گوید: از وی پرسیدم چه چیزی عقل تو را گرفته است. پاسخ داد: دیوانه واقعی تو هستی. من که عقلی ندارم که بامن به پرسش و پاسخ برخاسته‌ای. اگر تو عقل داشتی چنین نمی‌کردی. و در احوال اومی نویسد: وی از آزار کودکان درامان بود و بیشتر اوقات خود را در خاموشی می‌گذراند و پیوسته در حال تفکر به سر می‌برد و همیشه در مسجد بود و نماز می‌گزارد. آخرین پرسش و پاسخ وی نیز با او در این باره قابل تأمل است. ابن عربی از وی می‌پرسد:

- تو را در حال نماز می‌بینم؟

- به خدا سوگند نه چنین است، درمی‌یابم که او برابر پای می‌دارد و بر جای می‌نشانند، نمی‌دانم بامن چه خواهد کرد.

- آیا برای انجام این فریضه الهی نیت هم می‌کنی؟

- نیت چیست؟

- قصد نزدیکی به خدا در این اعمال.

درحالی که دیوانه می‌خندید، گفت: من گفتم دریافت‌ام که او مرا از جای بلند می‌کند و سپس می‌نشانند. چگونه توانم به کسی که به من نزدیک است و پیوسته همراه من است و همیشه اورامی بینم نیت قربت و نزدیکی کنم. این کلام مجانبین است، شما نیز از عقل بی بهره‌اید.

سرانجام نام چند تن از این دیوانگان الهی مانند «بهلول»، «سعدون»، «ابروهوب فاضل»، «مسعود حبشی»، «ابوحجاج غلیبری» و «ابوالحسن سلامی» را ذکر می‌کند و می‌گوید: برخی از این مجانبین در حال سرورند و برخی اندوهناک و این به علت نوع وارد غیبی بر قلب آنان است. اگر آن وارد «لطف» باشد، حال ایشان «بسط» است و اگر «فهر» باشد، به حال «قبض» می‌رسند. او مدعی است که «یعقوب کورانی» را در حالت قبض و مسعود حبشی را در حالتی میان قبض و بسط دیده است.

از نظر او، این طایفه مقبول دلها هستند و مردم آنان رادوست دارند و به آنها عطوفت می‌کنند، خداوند تکلیف را از آنان برداشته، اما اجر نیکوکاران رابه آنها عطای می‌کند.

### مقام ابن عربی

ابن عربی مدعی است که او این مقام را چشیده و به مرتبه «عقلاء مجانین» و حالات بیخودی نایل گشته و می‌گوید: من حالاتی داشته‌ام و وقتی بر من گذشته که امام جماعت بوده‌ام و نمازهای پنجگانه رابه جماعت گزارده‌ام و آن‌گونه که به من گفتند، رکوع و سجود همه واجبات نماز را از فعل و قول کاملاً برگزار کرده‌ام، اما خود هیچ آگاهی در آن حالت نداشته‌ام. نه از جماعت و نه از محل اقامت نماز، نه از احوال خود و نه از چیزی از عالم حسی خبر داشتم، زیرا واردی غیبی بر من غلبه کرده بود که در آن حالت از همه چیز غافل و غایب بودم.

محمی الدین ادعای بزرگتری در این باره دارد. وی می‌گوید: گاهی که من در حال غیبت از خویش بودم، ذات خویش را در نور اعمّ و تجلی اعظم در عرش عظیم می‌دیدم. ذات مراد رانجا به نماز و امی داشتند در حالی که من بدون حرکت و از خویشتن نیز برکنار بودم. ولی او (ذات) را در برابر خداوند می‌دیدم که در حال رکوع و سجود است. می‌دانستم که این نماز گزار من هستم، مثل کسی که خواب می‌بیند. در حالی که دست قدرت الهی بر پیشانی من بود و مرایاری می‌کرد. از او (ذات) تعجب می‌کردم و می‌دانستم که هر چند این نماز گزار «من» نیستم، اما کسی غیر از من هم نیست. از این حالت بود که مکلف و تکلیف و مکلف را شناختم.

وی سرانجام می‌گوید من حالات کسانی را که از دیوانگان الهی به شمار می‌آیند و از حالت خودشان بیرون بوده‌اند، برای تورو شن کردم و این شرح حال کسی است که خود این مقام را چشیده و به مقام شهود رسیده است. «والله یقول الحق وهو یتهدی السبیل».

این دیدگاه ابن عربی درباره بهالیل و دیوانگان الهی است که به اختصار بیان شد. از آنچه گذشت می‌توان دریافت که دیدگاه ابن عربی بیشتر به صورت یک نظریه عارفانه و صوفیانه طرح شده و به شرح احوال و اعمال و سخنان آنان چندان توجهی

نکرده است و از انتقادهای صریح و مواعظ تلخ کسانی مثل بهلول در آن خبری نیست. حتی آنچه ابن عربی در مورد خود مدعی شده، بیشتر به کشف و کرامات صوفیه شباهت دارد تا احوال عقلاء مجانبین و این حالات، کم و بیش، در متون عرفانی بدون حالت «جنون» دیده می‌شود. (۱۴)

### دیدگاه ابن خلدون و نقدی بر آن

ابن خلدون مورخ قرن هشتم و نهم (وفات ۸۰۶ یا ۸۰۸ هـ.) که در سرزمینهای مغرب زندگی می‌کرد، نیز در کتاب معروف «مقدمه ابن خلدون» نکات مهم و قابل توجهی را در این باره به اختصار بیان کرده است. وی معتقد است که بهلول صفات دارای مقام ولایت‌اند و حالات آنان همان حالات صدیقان است. و چون قید و بند از آنان برداشته شده، پس مکلف نیستند. به همین سبب بی هیچ تکلفی و بدون هیچ پروایی سخن می‌گویند و از شگفتیها خبر می‌دهند.

از نظر ابن خلدون این نظر فقیهان که می‌گویند ولایت فقط با عبادت حاصل می‌شود و اینها چون تکلیفی ندارند، اهل عبادت و در نتیجه اهل ولایت نیستند، نادرست است. زیرا خداوند به هر که بخواهد احسان و کرم می‌کند و مقام ولایت می‌دهد. بنابراین عنایت، لازمه ولایت است نه عبادت. فقط نفس ناطقه است که محل اعطای مواهب الهی است و چون نفس ناطقه این بهلول صفات، مانند سایر دیوانگان از میان نرفته و فساد و تباهی بدان راه نیافته و فقط عقل تکلیف راز دست داده‌اند، بنابراین نفس ناطقه آنان می‌تواند محل تجلی ولایت الهی باشد.

به نظر می‌رسد منظور ابن خلدون از عقل تکلیف، همان عقل معاش باشد. زیرا پس از آن توضیح می‌دهد که عقل تکلیف صفت خاصه نفس است که با آن به نیازهای ضروری و رسیدگی به وضع معاش و اصلاح امور زندگی آگاهی می‌یابد و نبودن این صفت مخصوص نفس، سبب از دست رفتن نفس ناطقه نمی‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد ابن خلدون به دو عقل برای انسانها معتقد است، یکی عقل تکلیف یا عقل معاش و دیگری عقل تفکر. عقل معاش آن است که با داشتن آن تکلیف از انسان ساقط نمی‌شود و کسی نمی‌تواند از انجام فرایض سرپیچی کند. اما ممکن است نفس ناطقه بدون این عقل باشد. این را نمی‌توان دیوانگی نام نهاد

(منظور اودیوانگی مرسوم و متعارف در جامعه است). اگر چه ممکن است با دیوانگی اشتباه شود، اما فرق آنان با دیوانگان در این است که دیوانگان نفس ناطقه خویش را از دست داده‌اند، ولی بهلول صفتان این نفس را از دست نمی‌دهند. (۱۵) از نظر این خلدون سه تفاوت اساسی بین دیوانگان عادی و دیوانگان الهی هست:

۱- بهلول صفتان طریقه‌ای مخصوص دارند و پیوسته در حال ذکر و عبادت‌اند، اما این ذکر و عبادت مطابق دستور شرع نیست. یعنی هرگونه خود بخوانند، عبادت می‌کنند. اما دیوانگان عادی نه تنها هیچ تکلیفی ندارند، بلکه از ذکر و عبادت نیز فارغ‌اند.

۲- دیوانگی بهلول صفتان همراه با ولادت آنان است، یعنی ذاتی است. ولی دیوانگان ممکن است بر اثر گذشت زمان دچار فساد در نفس ناطقه شوند و سرگردانی و نومیدی به آنها راه یابد.

۳- بهلول صفتان در تشخیص نیک و بد دچار اشتباه نمی‌شوند و کارهای شگفت می‌کنند و سخنان شگفت نیز می‌گویند و در سخن گفتن و انجام کارها، خود را مکلف به اجازه کسی نمی‌دانند. در حالی که دیوانگان عادی هیچگونه دخالتی در کار مردم ندارند و چنین کاری از حد توانایی آنها بیرون است.

از آنچه ابن خلدون در این باره گفته است حداقل دو مطلب قابل انتقاد است. یکی این که به نظر می‌رسد آنچه او «نفس ناطقه» می‌نامد، به معنای مصطلح آن، یعنی معنایی که فلاسفه به کار برده‌اند، نیست و نفس ناطقه مورد نظر او صرفاً معادل «عقل نظری» است. در حالی که فلاسفه عقل نظری و عقل عملی هر دو را از قوای نفس ناطقه می‌دانند. (۱۶) دیگر این که وی دیوانگی عقلاء مجانبین را ذاتی می‌داند و می‌گوید این صفت همراه با خلقت به آنان اعطاشده است. در حالی که در احوال بسیاری از این مجانبین آمده است که بر اثر وجد و شوق و عشق و ریاضت و عبادت عقل خویش را از کف داده‌اند. این موضوع در نظریه ابن عربی و سخنان ابن جوزی و در اندیشه نیشابوری به صراحت آمده است.



## نتیجه

از آنچه گذشت می‌توان دریافت که دیدگاه‌های متفاوتی درباره عقلاء مجانین وجود دارد که اگر برخی نظریه‌های دیگر رانیز به آنها بیفزاییم، این تفاوتها آشکارتر خواهد شد، و اگر با این دیدگاهها با احوال کسانی، مانند بهلول که به عنوان برجسته‌ترین فرزندگان دیوانه شناخته شده، مقایسه شود، می‌بینیم که مقاصدی که هر یک از اینها به دنبال آن هستند با هدف اولیه بهلول و سعدون که احتمالاً جنبه سیاسی داشته و به سبب موقعیت زمانی خود را به تعجّن می‌زده‌اند، تا چه حد تفاوت هست. که بررسی این موضوع نیازمند مقاله دیگری است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## یادداشتها

- ۱- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن محبوب، البیان والتبیین، الجزء الثاني، قدّم لها وبيّنها وشرحها: علي ابو محلم، دارمكتبة الهلال، الطبعة الاولى، بيروت ۱۴۰۸ هـ. ۱۹۸۸ م. ص ۱۵۹
- ۲- الراغب الاصفهاني، ابوالقاسم حسين بن محمد، محاضرات الادباء ومحاورات البلغاء، الجزء الرابع، منشورات دارمكتبة الاحياء، بيروت، تموز ۱۹۶۱ م. ص ۷۱۹
- ۳- ابن الجوزي، ابوالفرج عبدالرحمن علي، الاذكياء، بيروت، مركز الموسوعات العلميه، ص ۲۰۳ هـ-مجنين: صفة الصفوة، حَقَّقَه وعلَّق حواشيه: محمود فاخوري، دارالمعرفه، الطبعة الرابعه، بيروت ۱۴۰۶ هـ. ۱۹۸۶ م. چهارجلد
- ۴- ابن العربي، محبى الدين، الفتوحات المكيه، السفر الرابع، تحقيق وتقديم: عثمان يحيى، تصدير مراجعه: د. ابراهيم مركور، المكتبة العربيه، قاهره ۱۳۵۹ هـ. - ۱۹۷۵ م. صص ۱۰۱ - ۸۷
- ۵- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروين گنابادى، تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، چاپ چهارم، صص ۲۰۶ - ۲۰۴
- ۶- نيشابورى، ابوالقاسم محمد بن حبيب، عقلاء المجانين، علَّق حواشيه ونشره؛ وجيه فارسى الكيلانى، مطبعة العربيّه، مضر ۱۳۴۲ هـ- ۱۹۲۴ م.
- ۷- همان، صص ۸، ۳۰، ۳۲ تا ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۶۲، ۷۴، ۷۹، ۱۵۱، ۷۷.
- ۸- ابن جوزى، ابوالفرج، تلبیس ابلیس، ترجمه: علیرضا ذكاوتى قراگزلو، مركز نشر دانشگاهى، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸، صص ۲۶۴-۱۲۷.
- ۹- همان، ص ۳۴، علاوه بر آنچه در متن ذکر شد ابن جوزى به بسيارى از نويسندگان كتابهاى تراجم صوفيه مانند سلمى، ابونصر سراج، ابونعيم وقشبرى سخت مى تازد وسخنان آنان را منكر وزشت مى داند.
- ۱۰- الاذكياء، ص ۲۰۳ وصفه الصفوه، ج ۲، ص ۵۱۹.
- ۱۱- صفة الصفوه، ج ۲، ص ۵۱۹.
- ۱۲- همان، ج ۴، صص ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷ تا ۵۱.
- ۱۳- افلاطون، پنج رساله، رساله ايون، ترجمه محمود صناعى، انتشارات علمى وفرهنگى، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۳۴-۱۳۳.

- ۱۴- فتوحات المکیه، ج ۴، صص ۱۰۱-۸۷.
- ۱۵- مقدمه ابن خلدون، صص ۲۰۶-۲۰۴.
- ۱۶- پورجوادی، نصرالله، "تحلیلی از مفاهیم عقل و جنون"، مجله معارف، دوره چهاردهم، شماره ۲، ۱۳۶۶، ص ۳۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی